

تصدیق برادر اوسط را فراهم نمود و با همه احتیاط که از
 ملایان متنفذ خصوصا از والدشان میرزا محمد تقی مجتهد
 داشتند با برادر اصغر نیز درحد و سال ۱۳۱۲ در بیرون
 شهر بنوع حکمت و نقل قول مکالمه عرفانی کرده مطلع و مهتدی
 ساختند و اقدام بتبلیغ و اجتماعات کردند و تقریباً در سال
 ۱۳۱۶ والد درگذشت و فرزانه بی پروا بخدمات روحانیه
 پرداخت و در فتنه قونسولخانه که در بخش سابق شرح
 دادیم در جمع متحصنین بود و بعد از تفرق شبانه پنهانی
 بخانه خود رفت ولی بتحریر میرزا عبد الرحیم کلیاسی امام
 جماعت محله بخانه اش ریخته غارت کرده ویرا بارتع و آزار
 بخانه شیخ محمد تقی مجتهد معروف بآقا نجفی ابن الذئب
 بردند و او ویرا بدین شرط که در اصفهان نماند رها کرد
 و لاجرم فرزانه چندی بخانه ابوالزوجه خود آقا سید هاشم
 ماند و سنینی در وطن اقامت کرده بهمان شغل تعلیم
 تدریس اشتغال مینمود و بالاخره همه برادران مقیم
 طهران گردیدند و خاندان نادری برقرار ماند . دیگر
 محمدرضا میرزا که پس از فوتش حضرت ولی امرالله چندی
 تلگراف فرمودند طهران دواچی ۷ اکتبر ۱۹۲۴ بمائله
 محمدرضا تسلیمت قلبی ابلاغ دارید . شوقی
 دیگر میرزا جعفر ثابت که بالاخره مقیم طهران شده

بشرف ل دلالی بی بی و اجاره

املاک پرداخت و خاندان ثابت برجای گذاشت .
 دیگر میرزا حسنخان عهدیه که بالاخره مقیم طهران
 شده بسال ۱۳۵۷ درگذشت و خاندان عهدیه برجسای
 گذاشت . دیگر میرزا اسد الله طبیب بالاخره درکردستان
 مقیم شد و عائله تأسیس کرده و خلفش آقا حسن حقیقی
 مقیم سنندج کردستان و میرزا نورالله حقیقی بالاخره
 مقیم طهران گردید . دیگر میرزا ابوتراب جراح که بالاخر
 در طهران درمریضخانه دولتی وظیفه داشت و برادرش
 سید زین العابدین سابق الوصف دربخش ششم کوه
 خاندان سهراب از وی برجای ماند و از معاریف این
 خانواده میرزا احمد سهراب پسرخواهر میرزا زین العابدین
 و آقاسید ابوتراب مذکور بود بواسطه اخوان منتسب باین
 امرگشته و پس از نشو و تحصیلات قبله دروطن بسال ۱۳۱۲
 باتفاق آقاسید اسد الله قی ازاصفهان روانه شد تا درطی
 طریق باو خدمت نموده بالاخره بشرف حضور محضر حضرت
 عهدالبهاء نائل گردد و با آقاسید اسد الله در سفر تابهتی
 همراه بود و تکمیل خط و فارسی و اطلاعات از این امر نمود
 و آقاسید اسد الله ویرا در پورت سمید مدتی تعلیم و تربیت
 کرد و درحجره تجارت آقا میرزا احمد یزدی بخد مت گذاشت

تادرسال ۱۳۲۲ برای ترجمی مبلغمین ایرانی در آمریکا
 خصوصا آقا میرزا اسدالله اصفهانی حسب اجازه آنحضرت
 بامریکا شتافت و در ایالات متحده شمالی بصاعدت
 بهائیان اشتغال بخدمت در این امر جست و بکالمه و
 مطالعه متدرجا در ترجمه انگلیزی و در تألیف و کتابست
 پیش رفت و طولی نکشید با بعضی بهائیان آنجا نشیمن
 ماهیانه بهائی اولاً بنام پیامبر باختر و بعداً نجم باختر
 بد و لغت انگلیزی و فارسی نشر نمود که خود سالها مشر
 تحریر قسمت فارسی آن بود و بعین خطش انتشار سیافت
 هم برای تشویق بهائیان شرق نامه های فصلی مشتمل
 احوال و اعمال بهائیان امریکا همی فرستاد و در تبلیغ
 واجتماعات و انواع امور امریه مشارکت و مساعدت جست
 تادرنهنگام مسافرت آنحضرت بامریکا ویرا در ارها خواستند
 و باخود بامریکا بردند و در طول آنسافرت اغلب با ایشان
 بوده باجرا او امر و دستور اقدام مینمود و گهگاهانی نیز
 مباشر ترجمه بیانات مبارکه میشد و بعد از مراجعت
 آنحضرت از امریکا بانگلستان که دکتر امین فرید از افتخار
 بترجمی محروم و مطرود گشت او مباشر خدمت ترجمه
 حضوری شد و چون مراجعت بمصر و فلسطین فرمودند
 باز در ایالات متحده شمالی کماکان بخدمات امریه مشغول

گردید و نجم باختر را بشرح مسافرتهاى آنحضرت و خطايات
 مبارکه و عكسهاى متنوعه هى جلوه داد و او را در آنصددت
 از دواجى ميسر نشد و برخى از بهائيان هم از افكار و اعمال
 وى عدم رضائيت اظهار ميداشتند و آنحضرت ويرا بحيفا
 خواسته مدتى در بجوار فضل و حكمت خود نگهداشتند و بنام
 تكميل انگليسى در مدرسه اى گذاشتند و در آنصددت جنبك
 اول بين الطلى كه ابواب حيفا بروى بهائيان دنيافتوح
 نبود با جوانان ثلاثه در مدرسه امريكائيه بيروت معاشر
 بود و شب و روز از محضر مبارك استفاده ميكردند و هر روز
 در وصف احوال آنحضرت كارتى مفصل براى بهائيان امريكا
 ميفرستاد و رساله نوزده نطق را در تاريخ اوائل اين امر
 نوشت و با مساعى خود مقدارى كثير از بيانات تاريخيه و
 علميه و اخلاقيه و مواعظ آن بزرگوار را جمع آورى كرد كه
 جطة از آن بعدا بنام تذكرة الوفاء مطبوع و منتشر گرديد
 تا بعد از خاتمه جنگ امرا باز با الواحى بسيار و مهم و مفصل
 و دستورهاى بنهايت مهم با ايالات متحده فرستادند و او^{ماتى} بعد
 بيشتر اقدامات بعمل آورد ولى اختلاف نظر و سوء عقيدت
 نسبت با و باقى بود و چندی بعد كه فاضل مازندرانسسى^{را}
 بآن کشور فرستادند تلگرافا ويرا مأمور ترجمه فرمودند و در
 طول مدت مسافرت فاضل در ايالات متحده موافقت و مساعدت

همی کرد وفاضل او ومخالفینش را بکمال صالمت وحسن ظاهر نگه داشت وهر دو دسته موافقت ومرافقت کردند و بهمسد از عودت فاضل باز بهمان اوضاع واحوال بصرعبرود وبایسک خانواده بهائی درآن کشور ازدواج کردولی سالی نگذشته طلاق واقع گشت تا آنکه غروب کوکب درخشان صفاق ابهسی از اینجهان رخ داد وشرح باقی احوالش درمطایر بخش لاحق میباشد .

ودیگر عطیا گلپایگانی شاعر امش حاجی میرزا حسن بن حاجی ابوطالب درآبام صباوت با پدر ساکن شهسپر اصفهان شد و در اوائل شیخی حاجی محمد کریمخانی بود بعداً ایمان بامر ابهسی آورد .

دیگر از بهائیان شهر خازن شاعر بختیاری که اشعارش دراین امر مطبوع ومنتشر و معروف میباشد نامش میرزا اصغر بن میرزاهاشم درسال ۱۲۹۶ ه.ق. درکوهکیلویه فارس بختیاری متولد شد و تحصیلات مختصر خواندن و نوشتن فارسی نمود و چون حاجی توانگر قزوینی بانجا رفت واسکنده خان و دوسه نفر دیگر را تبلیغ نمود کوهکیلویه درآن ایام دارای بهائی شد و پدر خازن و جوانی ملاحسین نسام بواسطه خازن بهائی شدند و ابرا اشعار بسمار عاشقانه دراین امر است از آنجمله درتأثرات از غروب نیمه صفاق سرود:

(۱۴۴)

افسوس که سلطان جهان میرام
خورشید سماء علم غصن الاعظم
آن درّ که ز دریای قدم شد حادث
راه شد بار دگر نهان بدریای قدم
آن جوهر روح و ضجی اهل جهان
آن اصل بقا فرع بها بحر بیان
چون عالم ناسوت ضویر فرمود
در کشور لاهوت بهاشد پنهان

ایضا :

در ششم شهر قول و در سال عزا
در باب غروب کوکب عهد بهما
سال قمری حرف غرض تاریخ است
افسوس که بسته گشت ابواب لقا

ایضا :

پیچید بهم بساط جسمانی را
تا جلوه دهد سریر روحانی را
بر جای گذاشت بهر مشتاقانش
میثاق بها شوقی رتسانی را

و در سرودی گفته :

جان خسته از تیر نگاهش بینم
 دل بسته در زلف سیاهش بینم
 بر فرقدان پر کلاهش بینم
 هر هست و بودی را گوازش بینم
 پاینده شد عزّ و جلال ابیسی
 عالم سراسر دریناهش بینم
 آن شمس آفاق فرموده اشراق محبوب عشاق
 سره ای مشتاقان همه در خاک ^{راهش} بینم
 گنج الهی شد پدید از ایران
 افزونتر از انجم سیاهش بینم
 هر خسته دل شد از قیامش دلشاد
 گیتی شد از فرّ ظهورش آزاد
 ایران ویران از جلالش آباد
 افزون ز سابق عزّ و جاهش بینم
 با صلح اعظم با فرع اقدم افراخت پرچم
 سجود شاهان زمین سپس آن یار کائناتش ^{بینم}
 بشری که آن سلطان جان باز آمد
 جان یافت آن عاشق که جان باز آمد
 اصل بنا آن غصن مستاز آمد
 دلها اسیر روی ماهش بینم

و اساساً کوه کیلویه که در بخش پنجم سال ۱۲۹۳ نام
 برده شد محالی است کوهستانی و تابع حکومت بهبهانی
 و بخش قسمت بزبان محلی باین اسم معروف است:
 بویراحمد، باشت بادی، جرام و شمن زباری اطمین بهم
 و مجموع ساکنین این محال را ایلات کهگیلویه میخوانند و تا
 ماکولشان از بلوط سیاه جنگل ارچن مطبوع بر ساح میباشند
 و آن جنگل تقریباً بطول ۱۸ فرسخ از اول قریه کتا تا اردکان
 جزو حکومت فارس است و کتا واقع در تقرب چهل فرسنگی
 اصفهان بر قله کوهی میباشد و متدرجا بنوع مذکور جمع
 کثیر در مابین آن قوم بظلمت رایت هدایت و سلامت درآمدند
 چنانکه جمعیت بهائیان کتا عموماً ۱۳۱ نفرند ولی عده از
 آنان از بیم اشرار مهاجم مهاجرت به بعضی از قرا دیگر کردند
 و در قریه دیگر بنام تلخ آب واقع در یک فرسخی کتا ۲۵ نفر
 و در قریه وره شور حدود ۶۰ و در قریه مرغ چار در حدود ۷۰
 و در کتک تقریب ۴۰ و در سنین انتظام آئین اخیر این قرن که
 ایام پر احتشام حضرت ولی امرالله است و محفل روحانی
 اصفهان فعالیت گرفته مرکز قسمت بر قرار کرد از اطلاع
 بر آن جمع کثیر سرور و غیر یافتند و محفل روحانی مراکز امری
 در محال مذکور فیما بینشان تأسیس کردند و تاکنون در حدود
 چهارصد نفر عموم جمعیتشان بشمار آمد و بهائیان قریه کتا

از خویشان سید محمد روانبخش رئیس محفل روحانی آنجا است و همه از مرد و زن بگله داری و فلاحات در نهایت تنگدستی امرار زندگانی میکنند و از برنج و روغن و کره و ما^{ست} و نان بلوط و جاجم منسوج خود که همه را برنج دست خویش فراهم میسازند ماکول و طبوس مینمایند و بمقت عقیقه ایمانی که از مهاجرت و مداریه و حتی حمل اسلحه ممنوعند غالباً خصوصاً در لیالی دچار حملات اعدا^ه هستند چنانکه چند سالی قبل میرید الله نام صاحب غیرت و متنفذ و ابن عم سید روانبخش با هجوم ریخته بهائیان را در جنگل متفرق و غارت کرده صندوق محفل روحانی را هم بردند و متالرومان بمركز حکومت بهبهان شنایت کردند ولی نتیجه حاصل نشد و نیز در قصبه بروجن در بیست فرسخی جنوب اصفهان در خا^ن بختیاری که دارای چهارده هزار سکنه است جمعیت بهائی به سصد تن رسید و در قریه مال خلیفه ده و در قریه امرا^ه سی و پنج نفر و در قریه گرداب سفلی ۳۶ .

و از معارف بهائیان در حدود اصفهان میرزا محمد ناطق اهل قریه نیستان از قرای اردستان در شهر اصفهان تحصیل علوم عربیه نقلیه و عقلیه نمود و بوعظ بر ضهر و ذکر مصیبت اشتغال جست و در آغاز ربیعان شهاب اشمار سرده ثمر تخلص کرد و بعد از چندی ناطق تخلص نمود و با بر خسی از

بهایان مصارف شده در خصوص این امر مکالمه و بعضی
 کلمات و آیات بدیعه مطالعه کرد و در سن ۲۸ سال ۱۳۲۶
 فائز باهمان گشت و بسال دیگر سفر بکاشان نمود و مدرسه
 وحدت بشر را بدست گرفته مدت ده سال با اداره تعلیم و
 تربیت نونیهالان و هم حضور در مجالس و انجام خدمت
 تبلیغ پرداخت و با خاندان بهائی وصلت و ازدواج کرده
 عاقله تأسیس داشت و بسال ۱۳۲۸ بواسطه محفل تهذیب
 همدان که مبلغین باطراف ارسال مینمودند شروع بسبیز
 وسفر تبلیغی کرد و مدت یکسال ونیم امتداد یافت و بعد از
 آن چند سالی دیگر باز در مدرسه کاشان و هم در مدرسه
 تأیید همدان بتدریس و تعلیم پرداخته و بسال ۱۳۴۴ از
 همدان سفر بحیفا نموده بمحضر حضرت ولی امرالله حضور
 یافته چندی در جوار پیر انوار زیست آنگاه مراجعت کرد
 و از آن پس در سنین متوالیه بدستور محفل روحانی مآسی
 باقسام ایران بی تبلیغ رفت و بالاخره ناتوان و بیمار شده در
 طهران بنامد و متدرجا بعلت شدت علت قلب از کار افتاد
 تا در سال ۱۳۵۴ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون
 گشت و کتاب مناظرات الدینیّه از تألیفاتش بطبع رسیده و
 تألیفاتی دیگر در نثر و نظم و اشعار بسیار از وی مظهر
 آمد و محض نمونه چند بیتی ثبت مینمائیم :

(۱۴۹)

مگر بزلف تو افتاده پیچ و تاب ای دوست
که هست جان جهانی در انقلاب اید^{ست}
چه روی داد که ظلمت فرا گرفت جهان
مگر پدوموی تو بر روی شد حجاب اید دوست
مگر جهان چو دل ما اسیر هجر تو شد
که اینچنین شد آشفته و خراب اید دوست
تو کز د و نرگس فتان بیک اشاره چشم
فکنده ای همه گیتی در اضطراب اید دوست
بیا و چشم نهوشان ز خیره چشمی خلسق
که چشم راحت عالم رود به خواب اید دوست
بقین بسملک تو اشتراک نیست که من
همیشه دور و رقیب است کامیاب اید دوست
زیا فتاده ام اید دوست دست گیر که هست
نوازش دل بیچارگان ثواب اید دوست
چه جای سرزنش ما که زلفت از دل خلق
به نیم تاب برد هوش و صبر و تاب اید دوست
دلی که بی طمع دانه خود بسد ام آید
چه حاجت است بزلف تو باش تا نا اید دوست
بروی خلق ز رحمت گشوده شد در خلد
از آن زمان که فکندی ز رخ نقاب اید دوست

هزار عقده زيك طره تو یافته حل
 هزار نکته زرمز لبت جواب اید و ست
 بود دفاتر خویان اینجهان بتمام
 ز شرح حسن تو دیباچه کتاب اید و ست
 عجب که روز وصال تو عاشقان بنشاط
 نمی کنند بخون دست و پا خضا اید و ست
 بسوی شهر علوم و مدینه آیات
 بروی خلق شد از نقطه فتح باب اید و ست
 شد از جواهر معنی ز بحر عرفانست
 خزائن دل پر لؤلؤ خوشاب اید و ست
 کشانده ای ز چراگاه طبع حیوانی
 بشهر علم و عمل خلق کالدواب اید و ست
 بهیچ دور شب عاشقان نگر در روز
 مگر دعد ز گریبان آفتاب اید و ست
 بحر فضل تو اندر تلاطم است ولی
 ز تشنگی همه خلق اندر التهاب اید و ست
 بعالم امری صاحب اختیاری ای یار
 بکشور خلقی مالک الرقاب اید و ست
 اگر نه مالک ملکی چسان بجمع ملوک
 تو مالکانه نمودی چنین عتاب اید و ست

اگر نه مطلق نورت نبود عالم خـاک
 کجا نمود طک سجده برتراب اید و^{ست}
 چو تاب آتش آنشخص را نداشت جهان
 بصد حجاب شدی راکب السحاب^{ید و}
 ز غیب قدس مشیت بگاہ کشف و شهسود
 بانبیا ز تود رهت شد خطاب اید و^{ست}
 بهر جهل غریق است هر که غیر از تو
 تصویری کند از بعد و مآب اید و^{ست}
 بجز ولای تو هر کس که جنتس طلبد
 به بشر وهم بود طالب سراب اید و^{ست}
 روایت است که اندر غیامت موعود
 ولقّ عهد ز کوشد شد شراب اید و^{ست}
 اماره غصن قدم بر صفای یستی لا رض
 دهد ز هر هدایت بخلق آب اید و^{ست}
 هم او پناه جهان است بدون بتّ صریح
 برای حرز جهان گشت انتخاب اید و^{ست}
 برغم طحد و ناقص محبّ ثابت او
 برای مسترق السمع شد شهاب اید و^{ست}
 بشرق و غرب چنان شد مهیمن و نافسد
 که بر عقاب رود حمله زباب اید و^{ست}

همه معاندات خلق بوده در بسراو
که بر عقاب صدای پر ز بآب ایدوست
یگانه حرز جهان حفظ اهل ارض و سما*
حصین پناه محبان ز شیخ و شایسته
خجسته مخزن رزق و غنا و طهم غیب
سقایه بخش ام ذات مستطاب ایدوست
مهر ز دامن اودست حاجت ای ناطق
که هر خطا ز عطایش شود صواب ایدوست
ایضا :

اضب ایسانی گلچهره چه جام آوردی
که مرا آرزوی عمر بکام آوردی
تا کشاندیم تو از مدرسه درد پرمغان
ننگ از دفتر ما بردی و نام آوردی
روزی ای چشم که افتادی از آنرو برموی
یاد باد اچه عجب صبح بشام آوردی
آخر ای مرغ دل زیرک آزاد مرا
بچه تدبیرتویی دانه بدام آوردی
کرد در روی زمین روز قیامت برپا
جلوه خاص که در محشر عام آوردی

(۱۵۳)

بمدبرم زدن مژه نگاهت گوید
کزین جنگد مل صلح و سلام آوردی
گشت در روشنی روز عیان آب حیات
تا توخوش نوش دهانرا بکلام آوردی
ای صبا دست تو در باغ بهشتی آراست
مگر از حسن رخ دوست پیام آوردی

شعربا شهید روان بخش و با سحر حلال
ناطق از این سه در این صفحه کدام آوردی؟

و بالجمله از اخلافش نسلش برقرار گردید و بهرادرش
شائق نیز در این امر شروقی نموده اشعاری دارد .
و در این دور بر اماکن محترمه بهائی در امفهان علاؤ
بر آنچه در بخششهای بنشتگانه مذکور آمد مقبره آنا میرزا
مهدی اخوان الصفا یزدی است که نزد مقبره سلطان
الشهدا^۱ و محبوب الشهدا^۲ استقرار یافت و شرح احوالش
در ضمن بخش ضمن اوضاع یزد مسطور میباشد و صورت
خطابات و بیانات حضرت عبدالیهما^۳ که در حقش صادر فرمود
ثبت گردید .

و اما در نجف آباد که اوضاع و مشاعیر دوره اشراق

انوار ایبی را در بخش ششم آوردیم . در آن ضمن سابقه
احوال جمعی را که مصدر خدمات شدند نگاشتیم .

از آنجمله ملا قاسم در خانه ملا احمد مجتهد از استماع
صحبت میرزا سلیمانخان ایمان بحضرت نقطه آورد و روزی دیگر
حاجی باقر جانم را که عزم کشتنش داشت هدایت نمود
و دو سالی دیگر زوجه اش که درس خوانده و با معلومات
دینیّه بود مهتدی گردید و بتطبیخ برخاست و لا جرم مورد
تعرض معاندین قرار گرفتند و شبی ملا قاسم را از خانه
بیرون آورده زنجیر کرده پیاده باصفهان کشیدند و خانه اش
را غارت کردند تا بعد از دو ماه پس از تحویل زجر بسیار
مستخلص گردید
باتفاق زمین المقربین

که در بخش مذکور آوردیم بیفداد رفت و بعد از چند سالی
مراجعت نمود و سالها بود و زوجه مذکوره اش حتی با
ملاعای محل مانند ملا محمد نغمه صحبت امری مینمود و ملا
محمد مذکور سخت بضدیت و معاندت قیام کرد و بالجمعه
خاندهان و سیمی از ملا قاسم برترار گردید و یک دخترش بنام
فاطمه بیگم زوجه ملا باقر پسر زمین المقربین گردید و دختر
دیگرش بنام زهرا بیگم متجاوز از صد سال عمر کرد و در حدود
سال ۱۳۲۸ درگذشت و خاندهان مذکور در این دوره بکثرت
عدد رسیدند .

و نیز در بخش مذکور سابقه احوال میرزا باقر بهائی را نگاشتیم و او بعد از غروب شمس ابهی با تعلق و اخلاص نسبت به آنحضرت همی خدمت نمود و در سال ۱۳۱۶ به تحریک این ذئب و حکم ظلّ السلطان محمد حسین خان سر تیب مدعی باسی سر باز بنجف آباد درآمده خانه اش را بیفک کرده در سوزاندند و نواده ها و بستگانش را حبس و مکرر ضرب کردند و بالاخره مبلغی جرم گرفته رها نمودند و بهائی را مفلولا بطهران آورده بانهار انداختند که مدت یکسال و دوازده روز در سن هشتاد سالگی محبوس ماند و بتظلمات بهائیان نجف آباد و کوشش بهائیان طهران مستغلی کردید و ابن الذئب باز در صدش بود و بالاخره خفیه باصفهان درآمده ظلّ السلطان وی را بدین شرط امانت داد که در وطن با بهائیان نجوشد و در تبلیغ نکوشد ولی صندوق کتب والواح و آثارش را که رهوند دیگر بار بدستش نیامد و عاقبت در صفر سال ۱۳۳۵ درگذشت و حسب الوصیه با آداب تجهیز بهائی در خانه اش مدفون گردید و خاندانی از او بریناست. و ما اشاره با قدامت عنودانه حاجی یاور نجف آباری که واقعه مذکوره نیز بدسایس او برپا گردید در بخش سابق نمودیم و شهادت بی دربی غلامرضا و حسن زین العابدین و رحیملی بن ملامحمد و حاجی کبعلی و حاجی عیسی در

و محمد جعفر صباغ را ذکر نمودیم و رجوعی مذکور مردی
دانا و خوش تقریر و تحریر بود و حکومت و دولت را بسا
مکاتیب خود از تجاوزات و تعدیات آگهی میداد و دفاع
مینمود و اغلب حیاتش بکتابت گذشت .

وحاجی کلعلی ابن مشهدی حسن درسن ۲۰ سالگی
بشرف ایمان فائز و حضرت عبدالبهاء را اسدعلی
فرمودند بسیار شجاع و قوی القلب و معارف پرور بود و در
اعلاء امر الله حرارتی فوق العاده داشت و در مقابل اعدا
چون جبل ثابت و راسخ و از انقلابات جاهلانۀ عوام ابداً
مضطرب نیگشت چنانچه روزی در اصفهان قریب بظهر
از چهارحوض معروف اصفهان که حالیه خیابان شده عبور
میکرد یک سرباز نجف آبادی بتحریرک غلامحسین خان پسر
یاور نجف آبادی کاری برشکم وی فرو کرد و خود از ترس
فرار کرد و حاجی مزبور بدون اضطراب با دست در بزخم
شکم خود را گرفته و بادرشکه بمریضخانه رفت و پس از چندی
صالحه شد و نجف آباد آمد و چون اعدا از صحت وی
اطلاع یافتند در لباس تزویر و خدعه با زبان چابلقی نزد
او آمده قسم خوردند و قرآن مهر کردند که بدون حربه و
سلاح حرکت کنند و غدّیتی با او نمایند و آسیبی بساو
نرسانند تا آنکه مدتی از اینقرار داد گذشت و حاجی عمی

بدون سلاح و با کمال اطمینان حرکت نمود چنانکه برای دفاع از خود حتی يك چاقو در جیب نمیگذاشت و او بدرجهای قوی بود که اگر مختصر سلاحی را برای دفاع از خویش در بغل داشت احدی جرأت نمیکرد با او مقاومت نماید تا آنگاه روزی برای سرکشی و بازیسی با مور زراعت بمزم یکی از باغات خویش رفت و چون وارد باغ شد همان عده که قرآن مہسر کرده و سوگند یاد نموده بودند اطراف دیوارهای باغ را محاصره کرده با صابیت گلوله او را شهید نمودند و ایسین شہادت در روز دہم برج حوت سنہ ۱۲۸۷ شمسی واقع گشته و در موقع شہادت سن حاجی کلبعلی ۳۵ سال بود .
 و حاجی حیدر از اعیان نجف آباد و متقی و متدین و دارای شخصیت و مقام بود و در آسایش و رفاه ادنیالی بذل سعی مینمود و از تعدیات حکام ایام استبداد جلوگیری میکرد و در سن سی سالگی بشرف ایمان فائز گشت و چون با فتحعلی خان مذکور باور نجف آبادی قومیت و قرمیت نزدیک داشت از جهت ایمان بدیع مورد صدمه و اندیش واقع شد و همینکه نزاع طکی مابین آن دو رخ داد که باور نام دیانت را بہانہ خود قرار داده باب خصومت را با وی مفتوح ساخت و مسلمانان کہ با حاجی حیدر دوستی و آشنائی داشتند رفتہ رفتہ روابطشان را با حاجی قطع

نمودند و با یاور مساعد گشتند حاجی بر عقیده خویش قائم
 و مجالست با احرار قوی و دائم ساخت و متدرجا خصوصت
 بین حاجی و یاور ریشه اش محکم گشت و عموم اعالی خیر
 یافتند و یاور برای اجراء نیات خویش با صفهان رفته نزد
 شیخ محمد تقی نجفی اظهار داشت که حاجی حیدر از ^{بین}
 اسلام خارج و شبانروز با بهائیان معاشر و مجالس است
 و شیخ حکم قتل حاجی را نوشته و برای اجراء نزد ظل السلطان
 فرستاد ظل السلطان بشیخ پیام فرستاد که چون حاجی
 حیدر متنفذ و از اعیان و ملا کین نجف آباد است اگر
 فی الفور کشته شود اغتشاش عظیمی بر پا خواهد شد بهتر
 آنست که چندی حبس شود لذا اهوریتی از طرف ظل السلطان
 به نجف آباد رفته حاجی حیدر را گرفته بحبس بردند احباب
 نیز جمعیت کسانی که با حاجی حیدر دوستی و خصوصیت
 داشتند در صدد برآمدند و انواع وسائل و عرض حالهای
 زیاد حاجی حیدر را پس از چندی از حبس خارج ساختند
 و چون یاور از نظریه خود نتیجه ندید عده ای را تحریر کرد
 تطبیح نمود که حاجی حیدر را بقتل رسانند و لاجرم حاجی
 حیدر مدتی در خانه عزلت نموده بیرون نیامد و هر وقت
 بیرون آمدنش ضرورت صیافت با چند نفر که همه مسلح بودند
 از خانه خارج میشد تا آنکه روزی با پسرش برای رفتن بحمام